

نظری به تاریخ و ایدئولوژی انقلاب زاپاتیستا

«دیگر چیزی برای جنگیدن نمانده است. سوسیالیسم مرده است. زنده باد سازشکاری، زنده باد اصلاح، زنده باد تجدد، زنده باد سرمایه داری و زنده باد همه بیدادگران دیگر. بیایید عاقل باشیم. در شهر یا در روستا هیچ حادثه ای روی نمی دهد، همین است که هست: سوسیالیسم مرده است. زنده باد سرمایه. رادیو، مطبوعات و تلویزیون همه و همه یک ریز و بی وقفه همین را می گویند. برخی از سوسیالیست ها نیز که دیگر سر عقل آمده و توبه کرده اند، همین را تکرار می کنند.» (از نوشته های مارکوس سخنگوی EZLN- ارتش انقلابی زاپاتیستا- نقل از مانوئل کاستلز، «عصر اطلاعات»، ج ۲، ترجمه حسن چاووشیان، صص ۱۰۶-۱۰۷)

دهه ۱۹۹۰ همان گونه که در عبارات نیشدار و کنایه آلود فرمانده مارکوس پیدا است، دوره نومییدی و سرخوردگی از هرگونه پیکار در راه دگرگون ساختن وضع موجود بود، «وضع موجود»ی که مختصاتش را استیلای جهان گستر سرمایه داری پس از مرگ کمونیسم و بحران فراگیر نظام های سوسیالیسم واقعاً موجود و ترکتازی ایدئولوژی نولیبرال رقم می زد. اما ماجرای غم انگیز دهه ۹۰ به اینجا ختم نمی شد: واپسین دهه قرن بیستم از برخی جهات خشونت آمیزترین سال های قرن گذشته بود- دو نمونه رواندا و بوسنی برای اثبات این مدعا کافی است. نسل کشی و قوم کشی چه در آفریقای واپس مانده از قافله تمدن و چه در اروپای متمدن. با این همه، دهه ۹۰ شاهد رویدادی بود که نویدبخش شکل گیری شکل تازه و بی سابقه ای در تاریخ انقلاب های بشری به شمار می آمد. نهضت زاپاتیستا (که نامش را از نام انقلابی پرآوازه اوایل قرن بیستم مکزیک امیلیانو زاپاتا گرفته است) به تعبیری زنده کننده رویای انقلاب سوسیالیستی در اوضاع و احوال ناشی از فروپاشی کمونیسم و افول نهضت های چریکی آمریکای مرکزی بود، آن هم در مکزیک که به نوعی در مرز تمدن غربی قرار گرفته است. بنا به قول برخی مفسران، مکزیک پس از خیزش زاپاتیستا، «صحنه پیدایش نخستین الگوی شبکه اجتماعی فراملی در قرن ۲۱» محسوب می شود با این توجه که مکزیکی ها ملتی هستند که نخستین الگوی انقلاب اجتماعی قرن گذشته را نیز پدید آوردند. انقلاب زاپاتیستا در دهه پایانی قرن بیستم نمودگار انتقام اجتماعات به حاشیه رانده شده از سلطه جریان های جهانی (کاپیتالیستی و نولیبرالی) بود، اجتماعاتی که هر یک برای خود تاریخی خاص داشت.

ارتش رهایی بخش ملی زاپاتیستا (ELZN) گروه انقلابی مسلحی بود که در چیاپاس یعنی یکی از فقیرترین ایالت های مکزیک پا گرفت. پایگاه اجتماعی انقلابیان زاپاتیستا عمدتاً بومی بود- سرخ پوستان ساکن نواحی جنوب مکزیک- اما جنبش

مدنی ایشان موفق به جلب حامیان داخلی و بین المللی بسیاری از راه شبکه ارتباط های جهانی شد. زاپاتیستاهای مکزیک نخستین نهضت چریکی اطلاعاتی تاریخ را به وجود آوردند که می کوشید با اتکا به همبستگی اجتماعی در برابر جنایت سازمان یافته نظام متکی به قدرت پول و دولت مقاومت ورزد. برخی نظریه پردازان جنبش زاپاتیستا را اولین انقلاب پست مدرن تاریخ می شمارند- انقلابی که پایه پیکار خود را دفاع از «تفاوت»، حقوق اقلیت ها، در حاشیه ماندگان و مطرودان، اجتماعات و جماعات قومی و همه مقولاتی نهاده است که وجه سیاسی پست مدرنیته را قوام می بخشند. این گرایش در توصیفی که سخنگو و رساترین صدای نهضت زاپاتیستا از خویش به دست داده آشکار است. فرمانده مارکوس خود را این گونه توصیف می کند:

«مارکوس در سن فرانسیسکو جزء مردان همجنس خواه، در آفریقای جنوبی جزء سیاهان، در اروپا جزء آسیایی ها، در اسپانیا جزء آنارشیست ها در اسرائیل جزء فلسطینی ها، در خیابان های سن کریستوبال مکزیک جزء سرخ پوستان مایایی، در آلمان نازی جزء یهودی ها، در «وزارت دفاع» جزء بازرسان ویژه در دوران پس از جنگ سرد جزء کمونیست ها و هنرمندی است بدون گالری یا مجموعه آثار... صلح طلبی در بوسنی، زن خانه داری تنها در شب های مجلات همه شهرهای مکزیک، جزء اعتصابیون CTM، گزارشگری که برای صفحات پشت روزنامه مطالب ستون پرکن می نویسد، زنی تنها که ساعت ۱۰ شب در زیرگذر ایستاده، دهقانی بدون زمین، کارگری از کار بی کار شده، دانشجویی ناراضی، مخالف سیستمی در بحبوحه اقتصاد بازار آزاد، نویسنده ای بدون کتاب و خواننده و البته «زاپاتیستا»یی در کوهستان های جنوب شرق مکزیک. پس مارکوس انسانی است در این جهان، آدمی مثل همه آدم ها، مارکوس نام همه اقلیت های استثمار شده، به حاشیه رانده شده و ستم دیده ای است که در برابر وضع موجود دست از مقاومت برنمی دارند و فریاد برمی دارند که «دیگر بس است!»

فرمانده مارکوس که تقریباً تمام نوشته ها، بیانیه ها و اعلامیه های نهضت به قلم اوست، اسم مستعار مردی است که به سنت سرخپوستان دوران پیش از کشف آمریکا به دست کریستف کلمب نقاب بر چهره می زند، و البته مقابل دوربین ها همواره پیپ به دهان می گذارد و سوار بر دوچرخه موتوری سیاه رنگی سفر می کند که همه را به یاد چه گوارا می اندازد، و در نوشته هایش مدام به افسانه های سرخپوستی و مایایی ارجاع می دهد و از آنها الهام می گیرد - در ضمن، مارکوس از نسلی است که فلسفه خوانده و طی رخدادهای ۱۹۶۸ انقلابی شده، با سابقه فعالیت های مائوئیستی و گرایش های مارکسیستی تجدیدنظرطلبانه آنتونیو گرامشی که سرانجام در رویارویی با جهان بینی دهقان های بومی چیاپاس به رهیافتی تازه (و تا حدودی، التقاطی) در انقلاب اجتماعی رسیده: مارکوس از این حیث، نماد تمام عیار یک انقلابی پست مدرن است. انقلابیانی که گرچه مسلح اند، تا حد توان

از نبردهای خونین و دست یازی به خشونت می پرهیزند و قوی ترین جنگ افزارشان اطلاعات و ارتباطات است و از این حیث، نهضت شان شاید متناسب ترین انقلاب با «عصر اطلاعات» است.

«زاپاتیستاها» نخستین بار در ۱۹۹۴ با هدف اولیه براندازی حکومت مکزیک دست به قیام علنی زدند لیکن تاریخ پیدایش شان به یک دهه پیش از آن (۱۷ نوامبر ۱۹۸۳) بازمی گردد. نقطه عطف تاریخ جنبش زاپاتیستا اما به ۱۲ اکتبر ۱۹۹۲ مربوط می شود که سالروز پنجمین قرن فتح آمریکا به دست اسپانیایی ها بود. در آن تاریخ در سن کریستوبال تظاهرات توده ای عظیمی در اعتراض به این سالروز برگزار شد که به انهدام مجسمه فاتح چیاپاس انجامید. اعضای جنبش می دیدند که ستم استعماری سابق اکنون در کالبد نظم نوین جهانی حلول کرده است اولین روز ۱۹۹۴ مقارن بود با به موقع اجرا درآمدن معاهده تجارت آزاد آمریکای شمالی (NAFTA) بین سه کشور مکزیک، کانادا و آمریکا. در اول ژانویه ۱۹۹۴ سه هزار مرد و زن به رهبری و سازماندهی جنبش زاپاتیستا با سلاح های سبک به نشان مخالفت با معاهده «نفتا» زمام امور را در شهرهای مجاور جنگل لاکاندون در ایالت چیاپاس به دست گرفتند. زد و خوردهای مسلحانه بین شورشیان و قوای حکومت در عرض دو هفته به پایان رسید. از آن پس دیگر هیچ گاه زد و خوردی به آن ابعاد بین مبارزان نهضت و نظامیان حکومت درنگرفت. زاپاتیستا به هیچ اقدام تروریستی دست نزدند و رسانه های گروهی را به عنوان میدان اصلی مبارزه خویش برگزیدند، اتفاقاً رمز موفقیت آنان همین جا بود: جنبش زاپاتیستا که ریشه در جریانی دهقانی- بومی داشت با بهره گیری از پیشرفته ترین فناوری های ارتباطی به پیکار با نظام سلطه سرمایه (هم در عرصه ملی و هم در عرصه بین المللی) رفتند. حضور پر قدرت ایشان در شبکه جهانی اینترنت و پرهیزشان از خشونت و عین حال اصرارشان بر جذب نشدن در نمایش های سیاسی باب میل سرمایه داری بسیاری از گروه های چپ گرای بین الملل و حتی روشنفکران رادیکال را به پشتیبانی از انقلاب چیاپاس ترغیب کرده است. آلن بدیو، فیلسوف معاصر فرانسوی و یکی از نیرومندترین منتقدان نظام های کاپیتالیستی _ پارلمانتاریستی غرب در سال ۲۰۰۲ دفاع از انقلاب چیاپاس را در زمره اهم وظایف دولت فرانسه در عرصه سیاست خارجی خواند.

باری، انقلاب زاپاتیستا در ابتدای سال ۱۹۹۴ با قیامی ساده آغاز شد. مبارزان بومی با تفنگ هایی قلابی که بعضاً از چوب تراشیده بودند، شورش را آغاز کردند و به سرعت پنج شهرداری را در ایالت چیاپاس به تصرف درآوردند و رسماً به دولت اعلام جنگ کردند و از حمله قریب الوقوع به مکزیکوسیتی خبر دادند. یکی از نکات عجیب و برجسته قیام، انتشار بیانیه هایی قبل از شورش بود که طی آن انقلابیان به مردم حق تام می دادند که در برابر هرگونه اقدام ناعادلانه شورشیان مقاومت کنند و به

نیروهای مسلح انقلابی اجازه مداخله در مسائل مربوط به سامان مدنی جامعه ندهند. انقلابیان تصریح کردند که «مردم باید به سلاح دسترسی داشته باشند تا بتوانند از جان و خانواده و دارایی خویش بر وفق قوانین جاری در زراعت و تجارت و صنعت دفاع کنند و در برابر حمله های مسلحانه نیروهای انقلابی یا حکومتی مقاومت ورزند.»

پس از چند روز پیکار در جنگل رئیس جمهوری وقت مکزیک کارلوس سالیناس که آخرین سال ریاستش را سپری می کرد، به شورشیان پیشنهاد آتش بس و گفت و گوی علنی داد. مارکوس در همین برهه به عنوان نماینده و سخنگوی اصلی زاپاتیستا برگزیده شد. نتیجه مذاکرات طولانی انقلابیان و دولتیان عقد پیمان سن آندره در ۱۹۹۶ بود که به موجب آن حکومت می بایست با تجدیدنظر در برخی مواد قانون به بومیان منطقه حقوقی چند اعطا می کرد از جمله حق خودمختاری. هیاتی برگزیده از نمایندگان احزاب سیاسی مختلف با موافقت سران ارتش زاپاتیستا مامور بازنگری در مواد قانونی مربوطه شد. اما ارنستو زویلو رئیس جمهوری جدید مکزیک تصویب مفاد پیمان را از اختیارات کنگره مکزیک برشمرد. نمایندگان زاپاتیستا اظهارات زویلو را به مثابه پیمان شکنی حکومت تلقی کردند و ناخشنود به جنگل بازگشتند، در همان حال زویلو نظامیان دولتی را در چیاپاس افزایش داد تا از گسترش منطقه تحت نفوذ ارتش زاپاتیستا جلوگیری کند. آتش بس موقت و غیررسمی بین شورشیان و حکومت با سکوت سران ارتش زاپاتیستا همراه بود که سه سال دوام آورد. در این فاصله اما اتهام های فراوانی بر ارتش مکزیک و گروه های شبه نظامی وارد آمد: یکی از مشخص ترین وقایع فاجعه کشتار ۴۵ تن از مردمی بود که در کلیسایی به عبادت مشغول بودند. انگیزه ها و هویت ضاربان بر کسی روشن نیست، اما بازماندگان ادعا می کنند که مهاجمان از شبه نظامیان بوده اند، هر چند هیچ گواه روشنی در تایید رابطه این واقعه با ارتش زاپاتیستا در کار نیست.

سال ۲۰۰۰ در سیاست مکزیک حادثه تعیین کننده دیگری روی داد. وینسنته فاکس کوئه سادا نخستین فرد از اپوزیسیون مکزیک بود که پس از ۷۲ سال به ریاست جمهوری رسید. او طی مبارزات انتخاباتی قول داده بود که لایحه تغییر برخی بندهای قانون اساسی را به نفع خودمختاری بومیان چیاپاس روانه کنگره کند. کوئه سادا به وعده خود وفا کرد. مارکوس و تنی چند از فرماندهان زاپاتیستا با مشاهده وضع جدید تصمیم گرفتند بدون سلاح به مکزیکوسیتی بروند و برای دفاع از مواد لایحه با نمایندگان کنگره مباحثه کنند. سرانجام نمایندگانی از طرف زاپاتیستا البته بدون مارکوس در مارس ۲۰۰۱ پس از عبور از هفت ایالت مکزیک و جلب حمایت وسیع و با اتکا به اسکورت نیروهای پلیس در کنگره حضور یافتند و سخنرانی هایی جنجالی

کردند. آنان در ضمن سفر طولانی شان از مدرسه ها و دانشگاه های پایتخت هم دیدن کردند. با همه اوصاف، پیروزی فردی از اپوزیسیون در انتخابات ریاست جمهوری عملاً شور و حرارت جنبش زاپاتیستا را کاهش داد.

دوره چهارساله بعدی را شاید بتوان دوران فترت جنبش خواند. در ژوئیه ۲۰۰۵ زاپاتیستاها ششمین و آخرین اعلامیه جنگ لاکاندون را منتشر ساختند. در این اعلامیه، آنها بر ضرورت قسمی مبارزه ملی بدیل به جای مبارزه های صوری و نمایشی انتخابات ریاست جمهوری پای فشرده. برای فراهم ساختن زمینه جهت این شکل نوین مبارزه، آنان ۶۰۰ سازمان چپ گرای ملی، گروه بومی و سازمان غیر دولتی را به حوزه قدرت خود دعوت کردند تا مطالبات حقوق بشری خویش را با ایشان در میان گذارند. زاپاتیستاها نشست های ۱۵ روزه ای را پیش بینی کردند که در ۱۶ سپتامبر (سالروز استقلال مکزیک از اسپانیا) با حضور همه شرکت کنندگان پایان می یافت.

در نشست پایانی، مارکوس از جزئیات برنامه سفر ۶ ماهه اعضای زاپاتیستا در تمامی ۳۱ ایالت مکزیک خبر داد. این تور وسیع در اول ژانویه ۲۰۰۶ مقارن با آغاز انتخابات دموکراتیک ریاست جمهوری مکزیک شروع شد، انتخاباتی که نه مارکوس و نه هیچ کس از زاپاتیستاها بنای شرکت در آن را ندارند. در جریان همین تور، مارکوس نام خود را به سابدلیگیت زیرو تغییر داده است. در حال حاضر ۳۲ شهرداری خودمختار شورشی زاپاتیستا در ایالت چیپاس برکارند.

زاپاتیستاها در ساختار تشکیلاتی خود نوآوری های سیاسی بدیعی داشته اند. رهبری جنبش را ۲۴ فرمانده به اتفاق برعهده دارند که با نام CCRI (کمیته مخفی بومیان انقلابی) شناخته شده است. در ایالت چیپاس، زاپاتیستاها در قالب شوراهای حکومتی امور را سامان می دهند که عضویت در آنها پیوسته بین افراد می گردد، چندان که یک یک اعضای جماعت فرصت ارائه خدمات را پیدا می کنند. این روال که از جهاتی یادآور دموکراسی های دولتشهرهای یونان باستان است، به اعتقاد زاپاتیستاها صاحبان قدرت را از خوگرفتن به مقام و منصب و مفاسد ناشی از قدرت مصون می دارد.

سرخپوستان چیپاس از راه هم پیمانی با شبه نظامیان سابقاً مائوئیست و نیز اصحاب الاهیات رهایی بخشی آمریکای لاتین نهضتی را به راه انداختند که از سویی در حکم تداوم تکاپوی کهن مظلومان و مطرودان جهان در راه تحقق عدالت اجتماعی در شرایط جدید تاریخی است و از سویی در حکم تعبیر مخوف ترین کابوس های کارشناسان نظم نوین جهان (طرفداران نظام جهانی شده سرمایه داری) است.